



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۵/۲۷

رفعت حسینی

## تاجیکان و دولرداری در افغانستان

نام باصطلاح «حزب سیاسی!!» جمعیت اسلامی افغانستان، در موقع اعلام موجودیتش در پاکستان، «تنظیم جهادی جمعیت اسلامی» بود.

با همین نام در آنجا رسمیت یافت و در آن دیار تمامی نحوه و شیوه های کار جمعیت اسلامی، از سوی مراجع استخباراتی پاکستان، طرح و پیش بینی می گردید و در افغانستان، از بدخشان تا هرات و کابل، عملی می شد.

ملابرهان الدین ربانی و مجاهدین همنوای او درین {تنظیم جهادی}، وهله بدو های پیسه بگیر، بمیل خود، اما، نه پاکستانی ها، باهرگونه تلاش توان فرسا تپیدند، تا [دولتمرد تاجک] معرفی (!) کنند و بسازند!

این دفعه هم همانند گذشته، از حبیب الله مشهور به بچه سقا آغاز نمودند. باکش و فش و چنگوی ها و با طمطراق و تبلیغ در رسانه های وابسته به جمعیت و برخی تاجکان هله بدو پیسه بگیر، بچه سقا را، بر یک تپه دفن نمودند.

سید خلیل الله هاشمیان که آموزگاری در پوهنخی ادبیات پوهنتون کابل بود و چندی پیش در ایالات متحده دیده از دنیا فروبست، در پیرامون نادرست بودن این ادعای ناروا در مورد دفن نمودن مجدد بچه سقا بر یک تپه، دیدگاهی دارد که در آخر این نگاشته گنجانیده شده است.

در همان زمان و گیر و دار و تپله و تنبئه دفن کردن بچه سقا در کابل، چند نفر مجاهد تاجک و چند تا [فارسی دری] گوی دگر، که پناهنده در انگلستان بودند، در سال ۲۰۱۶، بنا بر دستوری از کابل:

در یک سالون کرایبی لندن، کنفرانسی را در تجلیل از شخصیت خیالی بچه سقا بر گزار نمودند. نام کنفرانس «بزرگداشت از شاه حبیب الله کلکانی» بود.

آنچه در ان نشست بآن هیچ، هیچ و هیچ پرداخته نشد، [باور ها و کار کرد های شایسته فردی یا اجتماعی] بچه سقا بود.

میتوان این کنفرانس!! را در انترنت دید و شنیدو به دانش! و فهم! خویش افزود:

<https://www.youtube.com/watch?v=9zZ-iL-Yntk>

و یگان تا تاجیک تبار پیدا میشود که، بچه سقا را شاه!!! حبیب الله کلکانی [رح] خادم دین رسول الله، بر او هام خویش خالکوبی نموده اند. چنانیکه در زمان مرگ ملا عمر طالب، ابلهانی از جنس و سیاقی دگر، ملا را شهید راه صلح ملقب ساختند.

...

سپس برای «تنظیم جهادی» جمعیت اسلامی و چاکر های مزد بگیر، نوبت به محمد ولی دروازی بدخشی برای دولتمردی رسید که (تنظیم جهادی) جمعیت و بدخشان بهم می شناسند.

سبب اساسی آن گردید که دومین پسر محمد ولی دروازی، شاه ولی ولی نام داشت و به «ترانه ساز» شهره بود. وی یک کمپوزیتور تکره موسیقی در سالهای آخر شاهی و جمهوری داود نیز بشمار می آمد.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

و این ترانه ساز، در حدود سی و چند سال پیش که تازه بامریکا مهاجر شده بود، کمپوزی را که داشت، به احمدشاه مسعود هدیه داد و تصنیف آن هم از خودش بود، که اینگونه شروع می شود:

احمدشاه مسعود  
ای وارث محمود

و دلیلی که چرا شاه ولی ترانه ساز این آهنگ را بنام مسعود منتشر نمود، و چی نیرنگی در آن نهفته بود و [به شاه ولی چی مقدار پیسه پرداخت شده بود]، بر من تا کنون، هویدا نمی باشد. و شاید نکته بی در آن باشد.

از دریچه اندیشه و زندگانی، شاه ولی ولی آدمی نمیتوانست باشد که به مسعود آهنگی را، بنا بر شیوه های دور از هم تفکر سیاسی و دینی و اجتماعی، اهدا نماید.

نگارنده این نگاهشده با شاه ولی، در سالیان دهه های چهل و پنجاه شناخت فراوان و نشست و برخاست داشت.

در انوقتی که شاه ولی این کمپوز را برای مسعود، در یک کست در ایالات متحده خواند، سلما جهانی و حیدر سلیم و نعیم پوپل و رحیم جهانی و احمدولی و ظاهر هویدا، بهیچوجهی، موافقت نکردند آن را بخوانند و ترانه ساز تنها خودش خواند و بدینسان آشنایان گونه، گونه و هواخواهانی را در ایالات متحده و اروپا و افغانستان از دست داد.

از جانبی شاه ولی ولی ترانه ساز در کابل، در دوران شاهی و جمهوری، تپنده و پرکار بود. در دهه چهل خورشیدی که توریستها می آمدند، دکان انتیک فروشی، آنسوتر از دروازه لیسه ملالی در کابل و دو رستوران در شهرنو کابل داشت بنام های شهر غلغله و خم زرگر. احمد ولی و هنگامه، چندشب در هفته، در همینجاها برنامه میداشتند.

شایسته است نگاهشده آید که شاه ولی آدم سیاست پیشه و اهل دروغپردازی مگر نبود و در زندگی فردی با پشتون های کابل نیز وابستگی های گرم و دوستانه و خانوادگی داشت.

و ترانه ساز شرابخواره قهار و دلآوری بود و بسیار مینوشید.

و پدر او، ولی دروازی را با آنکه تاجیک تبار بود و پارسی سخن میزد، نمیشد بسیستم نکیت بار لقب بخشی در عهد مجاهدین اسلامی تاجیک، فرمایشی، لقبی داد همانند استاد یا شهید یا عیار یا علامه یا قهرمان ملی، و غالمغال تیپیک راه انداخت که:

«دلاور سده ها، شهید ملی، استاد محمد ولی دروازی!!»

و از سوی دیگر، ولی دروازی، به امان الله /کافر!، خیلی نزدیک و بسیار عزیز و امین وی و نفر دوم کشور پس از بادشاه بشمار می رفت.

آنگاه در لست مجاهدین جمعیتی، نام محمد طاهر بدخشی برای دولتمردی پیدا شد و «قصه بی» چنین آمده است:

چند شبی از آمدن برهان الدین ربانی بکابل گذشته بود، در ساختمان ریاست جمهوری که احمدشاه مسعود نیز موجود بوده است، ربانی بیک عضو سابق بیروی سیاسی حزب خلق، فرید احمد مزدک، میگوید که:

«ما و شما قدرت را از حلقوم حکمتیار کشیدیم... آرمان من با آرمان طاهر بدخشی تفاوت ندارد.»

فرید مزدک چنین مینگارد:

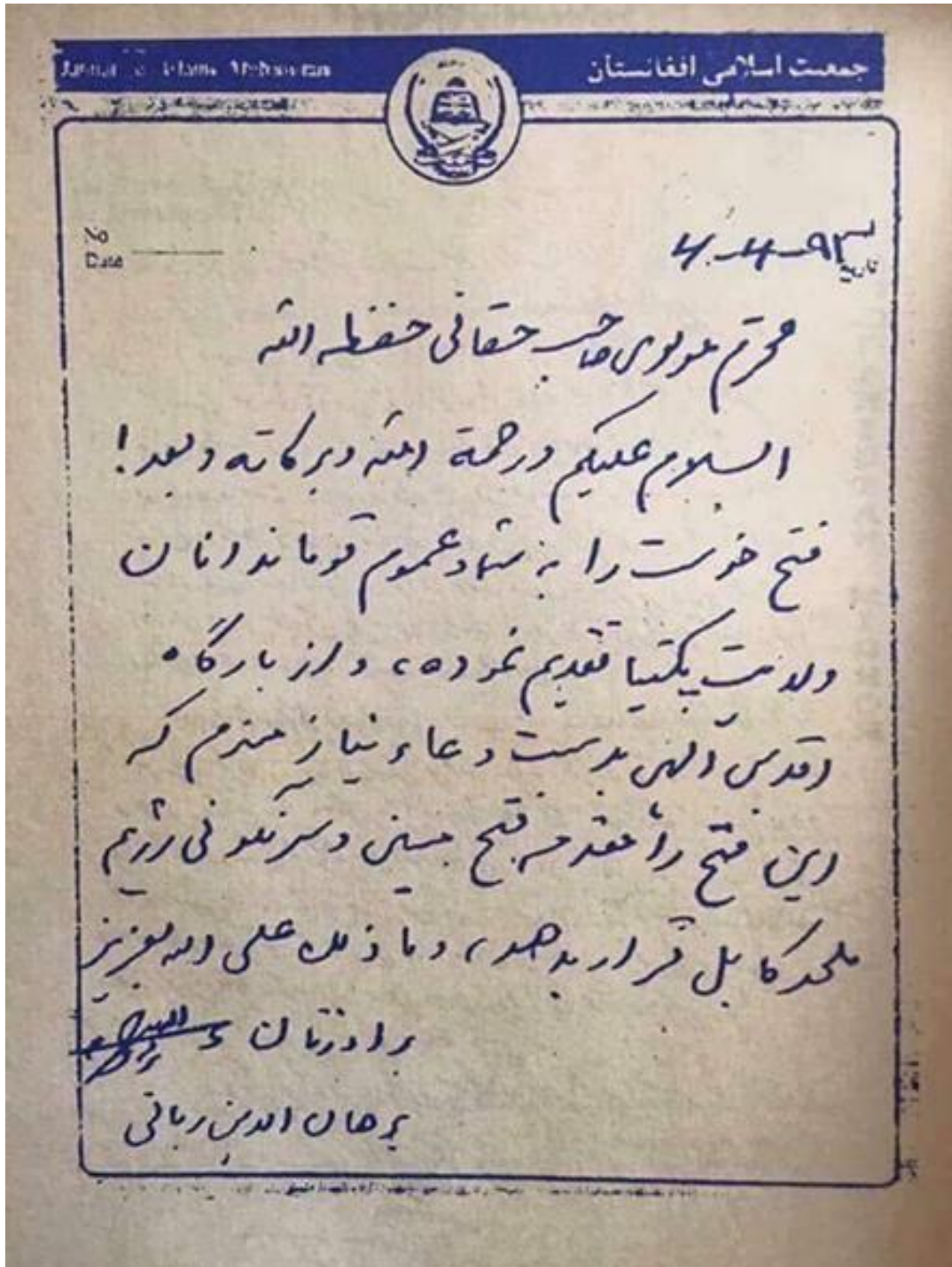
«یکی دو روز از آمدن "ربانی" به کابل گذشته بود که جنرال امیر محمد جمشید برای من آگاهی داد تا با یکی دو دوست دیگر به خواهش ربانی لبیک گفته به دیدارش برویم. گفتیم چه وقت؟ گفت: همین امشب. یک جا با جنرال جمشید به محل دیدار در ساختمان ریاست جمهوری؛ همان کاخ مرمری رفتیم. ربانی با مسعود و جنرال مومن که پیشتر رسیده بود؛ منتظر ما بودند. با مهربانی به هم دست دادیم و دور میز از پیش آماده نان شب نشستیم، به هم خوش آمدید گفتیم و در موارد مختلف سخن زدیم. ربانی باخوشحالی تمام گفت: ما و شما قدرت را از حلقوم حکمتیار کشیدیم... آرمان من با آرمان طاهر بدخشی تفاوت ندارد.»

و اینک درین مرحله از سرگذشت خاکستان افغانستان، یگان تا عضو تنظیم جهادی جمعیتی که خود را (سیاستگر) تصور! می نماید، باور دارد و چنین مینویسد که:

«این تاجک تباران مارکسیست نبی عظیمی، بریالی، آصف دلاور، جنرال مومن، وکیل، فرید مزدک، کلاویانی دولتمردان بزرگ و عیاران دلیر خراسان هستند زیرا در شکست توطئه نجیب و گلبدین نقش تاریخ ساز داشتند.»  
متذکر باید شد که ملایی و دولتداری بهمدیگر نمی خوانند. با پندارها و کردارهای برهان الدین ربانی نمیشود از یک ملا دولتمرد ساخت.

چند میلیون لیره استرلنگ را در انگستان جایداد خرید؟

و متن زیرین، یکی از نامه های ملا ربانی بیک اسلامگرای آدمکش بنام حقانی میباشد:



د پانوی شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني دلپکنيزي بني پازوالي دلپکوال په غاره ده ، هيله من يو خپله لپکنه له رالپولو مخکي په خیر و لولئ

## تا زمانیکه وطن فروشان جور است، وطن جور نمیشود

«جسد بچه سقو و پیروانش در تپه مرغان دفن نشده بود!»

داکتر سید خلیل الله هاشمیان

6 سپتامبر 2016

هر افغان در مقابل وطن، مردم و تاریخ خود دین و مسئولیتی دارد، و من که 60 سال اول زندگی خود (از 1917 تا 1980م) را در کابل زندگی کرده ام، بدین وسیله شهادت میدهم که جسد بچه سقو و پیروانش در تپه مرغان کابل دفن نشده است، و در ثبوت این ادعا دو مدرک (یکی عقلی، دیگری روایتی) تقدیم میکنم، قرار ذیل: بچه سقاو حبیب الله کلکانی تپه مرغان یک موضع بسیار مهم و تاریخی در شهر کابل است. در جنگها بین سلالة درانی و سلالة محمدزایی و بعدا بین برادران بارکزی درین تپه مجالس، تعهدات و جنگهای زیادی صورت گرفته که در واقعات مربوط به قرن های 18 و 19 درج صفحات تاریخ میباشند. بعداز وفات سردار سلطان محمدخان (معروف به طلایی) که یکی از فرزندان مرحوم سردار پاینده محمدخان بود و دفن او در همین تپه در قرن 19، مقبره بلندو شاندارى هم برای او ساخته شد که از دور در بالای تپه نمایان میباشد. از آن بعد این تپه بحیث حظیره این شاخه خاندان محمدزایی شناخته شد و اختلاف سردار طلایی، نواسه هایش سردار محمدیوسف خان و محمدآصف خان مصاحبان دربار امیر حبیب الله خان شهید (پدر و کاکای اعلحضرت محمدنادرخان) در همین تپه دفن شده اند. آیا عقل سلیم اجازه میدهدکه اعلحضرت نادر خان بچه سقو و پیروانش را در تپه ای دفن کرده باشد که حظیره پدر و خاندانش بوده (و هم بعداحظیره خودش شده است)؟؟؟ آیدر کابل جای قحط بودکه نادر خان یک گروه دزد و رهن را، گروهی که در همانوقت مورد نفرت ملت قرار داشته و همه افشار ملت طرفدار اعدام آن بود، در حظیره پدری خود دفن کند؟؟؟ مثال دیگر: آقای امرالله صالح وقتی در دوره حامدکرزی از چوکی ریاست امنیت ملی برطرف شد، چندمصاحبه تلویزیونی انجام داد و در مصاحبه خود با CNN (گفت که زاید از 300 طالب را بدست خود کشته است - آیا آقای امرالله صالح آن 300 جسد را در مقبره احمدشاه مسعود یا محل دیگر در پنجشیر (که برای او مقدس میباشد) دفن کرده خواهدبود؟ ن خیر. در همان دوره حکومت کرزی از میدیای کابل شنیده شدکه استخوانهای بدن انسان از باغ وحش برون انداخته میشد. این بود دو مثال از مدرک عقلی. از زبان پدرم بتکرار شنیده ام که مرحوم سردار شیراحمدخان، شوهر خواهر و موسفید تندمزاج عشیره نادرشاه که نادرشاه او را کاکا میگفت، در همان ماه اول سلطنت نادرشاه در یک مجلس خاندانی از او پرسیده بود: «چرا بچه سقو به قران تعهدامضاء کردی و باز چرا او را کشتی؟؟؟» مرحوم نادر شاه جواب داده بود: «... من بچه سقو را نکشتم، نایب سالار زلمی خان و نایب سالار سربلندخان باتفنگداران ولایت جنوبی که کابل را تسخیر کرده بودند، سقوی هارا از ارگ برون کرده در چمن حضوری اعدام کردند و اجسادشانرا باخود به جنوبی بردند...» سردار شیراحمدخان در یک حویلی کلان در جوار (پل یک پیسه گی) و دریای کابل، حدود 15 دقیقه پای پیاده از خانه ما در سرک باغ علمردان سکونت داشت و پدرم بدیدن شان میرفت و شایداین سخن را از زبان آن مرحوم شنیده باشد. امامن حاضرم بالای قران قسم یاد کنم که مطلب فوق را بتکرار از زبان پدرم شنیده ام. برمیگردیم به اصل مطلب و آن اینست که تحریک ایجاد قبرساختگی برای بچه سقویکسال قبل از زبان اعضای شورای نظارشنیده شده بود. شورای نظار که در ناحیه (ششدرک، حدود 300 متر دورتر از تعمیرسفارت امریکا، یک منطقه وسیع دولتی راکه کلوب عسکری در آنجاواقع بودبنام (بنیاد مسعود) در اختیارخود قرار داده، مجالس و میتنگهای سیاسی شان در همینجایعنی در جنوب شرق شهرکابل صورت میگردد. شورای نظار میخواست موضع دیگری را برای میتنگهای تفنگداران خود در منطقه شمال کابل داشته باشد. همان بودکه مادر کیکان و نوشادر را در پتلون آقای داود کلکانی انداخته، اول موضوع قبرساختگی بچه سقورا بذهن او تزریق کردند، وقتی زعمای شورای نظار مطمئن شدندکه آقای داودکلکانی در صدد شگافتن قبرها برآمده است، آنگاه شورای نظار تپه شهرآرا را محل تدفین قبرهای ساختگی قرار داده، خودشان در عقب آقای کلکانی برای اشغال تپه شهرآرا ایستادند، زیرا برج شهرآرا آخرین سنگر بچه سقو برای اشغال کابل بود. البته همه میدانیم که برج و قلعه و تپه شهرآرا یک یادگار معروف بابرشاه امپراطور مغول در کابل است و آثار عمرانی و تاریخی و تفریحی این خاندان در افغانستان ستودنی و دیدنی است که نباید بقبرستان تبدیل شود، آنهاهم قبرستان ساختگی و سیاسی. غازی محمد نادر شاه آقای داود کلکانی برای میتنگهای سیاسی، خطابه ها و زورنمایی های خود محل مناسبی در کابل نداشت، بازور شورای نظارکه امروز از اثر خدمتگذاری های مزدورانه خویش به امریکا مقامات بلنددولتی و نظامی را اشغال کرده اند، میخواست این محل را بنام قبرستان پدری

حبيب الله کلکاني و پيروان شوراي نظار بسازد، تاخودش نيز باداشتن تخلص (کلکاني) وارث و صاحب اختيار اين قبرستان ساختگي باشد- اما درين اقدام زورنمايي آقاي داود کلکاني دو عمل خاينانه، يکي خلاف شريعت و ديگري خلاف قانون و حقوق مردم صورت گرفته که هرگاه يک حکومت مردمی در کابل رويکار آيد، بايد در هردو مورد از آقاي داود لکاني بازخواست و اعاده حثيت ملت صورت بگيرد. اقدام اول آقاي داودکلکاني تعرض و تجاوز به قبرهاي يکعهده مسلمانان مدفون در تپه مرنجان است که بدون هيچنوع سند و ثبوت يک قبرستان مردم را گشوده و استخوانهاي مردگان صدها ساله را بنام استخوانهاي بچه سقو و پيروانش در 16 تابوت انداخته است؟! بايد يادآور شد که حبيب الله کلکاني (بچه سقو) بالاي مردوزن زنده در کابل تعرض و تجاوز کرد و هزاران بيگناه را کشته است - اما داودکلکاني باچنين بدعت و يک عمل ناروا و خجالت آور که خلاف شريعت اسلام و عنعنات افغانها ميباشد، بالاي اجساد مرده در کابل تعرض و تجاوز کرده، گويا دوکلکاني، يکي بالاي زنده ها و ديگري بالاي مرده هاي کابل تجاوز کرده- و اين دومين تجاوز است از جانب (کلکان) بالاي شهر و حقوق مردم کابل. ما مي دانيم که در قريه کلکان تاجکان شريف و مسلمان وجود دارند که اعمال رذيلانه داود کلکاني را تائيد نميکنند. اقدام دوم آقاي داودکلکاني غصب يک تپه مربوط به بيت المال و ميراث فرهنگي مردم کابل است که اين تپه تاريخي را مدفون 16 تابوت ساختگي، آنهم از دزدان و رهنمان معروف و دشمن مکتب و مدنيت قرار داده، اما هدف اصلي داودکلکاني از اين عمل غاصبانه اش اينست که تپه شهر آرا را بعد از اين بحيت خانقاه و ميتهنگهاي سياسي خود و شوراي نظار استفاده کند. جاي بسيار تاسف است که در کابل نه حکومتي وجود داشت تا از اين بدعت و وتجاوز بر مزار مردگان دفاع ميکرد، نه شاروالي وجود داشت که از تپه تاريخي ملکيت مردم کابل حراست و دفاع ميکرد- گوياقهر و غضب خداوند و دوره سقوي بار ديگر در قرن 21 از کلکان بر مردم بيدفاع کابل نازل شده است! اما الله تعالي عزوجل عادل و ناظر است - نااميد نبايد بود که امکان ظهور يک "نادر ديگر" وجود ندارد - وجود دارد و آمدني است ومدتي کمتر از يکسال بکار است - انتظار بايد کشيد. کاريکه در حال حاضر در مقابل اين تجاوز ننگين داودکلکاني ميتوان انجام داد اينست که هرافغان شريف که اين عمل داودکلکاني را تجاوز بر مرده و زنده کابل ميداند، بايد 100 "کاف" بنام او تسجيل کند- مقصد از 100 کاف صدکلمه ايست که باحرف/ ک/ شروع شود، و اينک ده "کاف" اول از قلم هاشميان تراوش کرده است:

**کور- کافر- کاذب - کاتوره- کچول - کارشکن - کاریکاتور- کاسه ليس - کاواک - کثيف.**

در انتظار ظهور يک "نادر ديگر" !

باعرض تسليت و احترام بملت شريف افغان  
سيدخليل الله هاشميان